

## اوضاع اجتماعی ایران، از خلال آثار غزالی

دکتر محمد دامادی

امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هـ ق) یکی از نوادر عالم آفرینش و مفاخر دانشوران ایران در عالم اسلام و «یگانه جهان و قدوة عالم و انگشت نمای روزگار»<sup>۱</sup> خویش بوده است و آثار وی به دلیل وسعت و تنوع قلمرو کمی و کیفی - اغلب از سخنان تازه و یا توجیه‌های بیسابقه سرشار است. و به خاطر آنکه بخشی عظیم از فرهنگ شکوفای زمان حیات وی را در بر دارد - خاصه «احیاء علوم الدین» در حکم «دایرة المعارف» روزگار وی به شمار می‌آید که علاوه بر استناد بر آیات قرآنی و استشهاد به اخبار و احادیث و اشعار و کلمات انبیا، گنجی شایگان از سخنان اولیا و مشایخ و بزرگان علم و دین و اخلاق و تصوف و... را مشحون از جدّ بحث<sup>۲</sup> و عاری از هزل<sup>۳</sup> نحت<sup>۳</sup> در یکجا فراهم ساخته و آن را دستمایه بیان و ابراز عقاید خویش ساخته است که «حقیقت آدمی را بقایبی است ابدی که عدم به وی راه نیست اصلا و نجات وی در حریت است از صفات بشری، و سعادت وی در معرفت حقیقی است به حضرت ربوبیت...»<sup>۴</sup> و من إلترّم یمذهب الّلعائن کان هوألفاتر.

سبک انشای غزالی - در آثار پارسی و تازی خویش - از نوعی وحدت و

هماهنگی برخوردار است. وی با برخورداری از صحت قریحه و دقت فهم و خفت روح و تحتک<sup>۵</sup> به تجارب و علم به حلال و حرام کتاب و سنت و تفقه در دین و آشنایی با تاریخ اسلام و براعت در ادب و حُسن اشاره به صورتی منطقی که حکایت از حُسن تمییز وی در اختیار الفاظ می‌کند، قدرت بر تلیق و بیان مطالب به طور ارتجال را دارا بوده است.

آثار وی از لحاظ بررسی اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عصر نویسنده نیز از منابع مهم و شایان ملاحظه علاقه‌مندان به مسایل تحقیقی می‌تواند باشد و غزالی به مناسبت مقام یا مقال و گاه و بیگاه—خاصه در «مکاتبات» خویش—تصویر روشنی از کیفیت معیشت عموم مردم عصر خویش به دست داده که بسیار مغتنم و درخور اعتناست و ما به برخی از موارد مذکور از زبان خود وی—با رعایت اجمال—اشاره می‌کنیم:

۱— غزالی بر این باور انگشت تأکید گذارده که عامه مردم روزگار وی، ظرفیت و تحمل شنیدن حق را نداشته‌اند:

«گفتم این روزگار، سخن من احتمال (تحمل) نکند که هر که در این وقت کلمه الحق بگوید، در دیوار به معادات (دشمنی) او برخیزند.»<sup>۶</sup>

۲— تهیدستی، قحطی و خشکسالی، مردم زادگاهش—طوس—را سایه وار دنبال می‌کرده است:

الف. «مردمان طوس، سوخته و پراکنده و بیخ برکنده‌اند. آنچه غله بود از سرما و بی‌آبی تباہ شد. و هر چه درخت صدساله بود، خشک شد. برایشان رحمتی کن تا خدای—تعالی— بر تو رحمت کند. پشت و گردن مؤمنان از بلا و محنت و گرسنگی بشکست. چه باشد که گردن ستوران تو از طوق زر فرو بشکند.»<sup>۷</sup>

ب. «بحقیقت بدان که این شهر، از ظلم و قحط، ویران گشت و تا خبر تو از سفر این و دامغان بود، همه می‌ترسیدند و دهقانان از بیم غله می‌فروختند و ظالمان از مظلومان عذر می‌خواستند. اکنون که اینجا رسیدی، همه خوف و هراس برخاست و دهقانان و خبازان، بند بر غله و دکان نهادند و ظالمان دلیر گشتند و دست فرازدی و

مکابره (کاتبه: عانده، غالبه... کردند و...)<sup>۸</sup>

۳— بسط ظلم و بیداد، موجب شده است تا غزالی از زبان رسول خدا (ص) و دیگر مقربان درگاهش به نکوهش از ستماکاری پرداخته، اهمیت و لزوم گسترش انصاف و معدلت در میان مردم جامعه را به فرمانروایان آن روزگاران پیوسته یادآور شود:

الف. «رسول الله (ص) می‌فرماید که «بکروزه عدل از سلطان عادل، فاضلتر از عبادت شصت ساله.»<sup>۹</sup>

ب. لَيَوْمٍ مِنْ سُلْطَانٍ عَادِلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً.<sup>۱۰</sup>

ج. «اساس تقوا دو چیز است: التَّغْطِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ.»<sup>۱۱</sup>

۴— غزالی، معتقد است که علم، اعتبار پیشین خود را از دست داده و «فترت و وهن به کار علم راه یافته است.»<sup>۱۲</sup>

۵— و از آن میان علوم عقلی از همه بی اعتبارتر بوده است: «همه فقها و ادبا و مفسران و محدثان و مشغولان به انواع علوم، عامی باشند در علوم عقلی.»<sup>۱۳</sup>

۶— در کتاب احیاء (فصل علم عینی و علم محمود و مذموم) به انتقاد بلیغ و نکوهشی تلخ و نیشدار از دانشوران عصر خویش، پرداخته، و پس از آن که بنا بر شیوه مختار و سنت معتاد خویش—از خداوند استعانت جسته و از غروری که موجب خنده شیطان و سَخَط رَحْمَان می‌گردد—به خدا پناه برده است، اهمیت وجود علمای باطن و ارباب قلوب را یادآور می‌شود و با تأسف فریاد بر می‌آورد که «هیئات هیئات قد اندرس علم الدین بتلیس العلماء السوء.» و در ادامه بحث خویش، شیوه علمای آخرت را «احتیاط» می‌داند.<sup>۱۴</sup>

۷— وی در بیان حقایق اجتماعی و نابسامانیهای زندگانی مردم، لحنی آمرانه، قاطعیتی بی‌محابا و گرایشی بی‌نمایش و صراحتی درخور ستایش دارد:

الف. «بشنو این سخنها تلخ با منفعت از کسی که اول طمع گاه خویش را به همه سلاطین داغ کرده است تا این سخن بتواند گفت. و قدر این سخن بشناس که

نه همانا از کسی دیگر بشنوی...»<sup>۱۵</sup>

ب. «فریاد رسیدن خلق، بر عموم واجب است که کار ظلم از حد درگذشت. و بعد از آنکه من مشاهده حال می بودم، قریب یک سال است که از طوس هجرت کرده ام تا باشد که از مشاهده ظالمان بی رحمت بی حرمت خلاص یابم چون به حکم ضروری معاودت دست داد، ظلم همچنان متواتر است و رنج خلق متضاعف نماید.»<sup>۱۶</sup>

۸- غزالی به تجربه دریافته است که جهل و حماقت را علاجی نیست:

«این بیمار علاج پذیر نیست. و مشغول شدن به معالجت وی، جز روزگار ضایع کردن نبود. عیسی (ع) مرده، زنده کرد و از معالجه احمق عاجز شد.»<sup>۱۷</sup>

حواشی:

۱. مکاتبات فارسی غزالی، ص ۳۹: نامه وزیر عراق به وزیر خراسان.
۲. البتحت: الصیوف الخالص. شراب بحت: غیر مزوج، مسک بخت: خالص من الاخیلاط بقیه.
۳. التخت: نحت العود: تراه - نحت بالعصا: ضربت - نحت بلسانه: اغتابه، لامه و ششمه - نحت عرضة: طعن فيه، ذمه و طعن فی حسیه و يقال: نحت فلان علی الکرم ای طبع علیه [اغتابی، ج ۱، ص ۳۳]
۴. مکاتبات فارسی غزالی، ص ۵۱: نامه به مجیرالدین.
۵. حنک لے الدهر الرجل: جعلته التجارب والامور وقلبات الدهر حکیماً فهو [حنیک] حنک العسی: هدبه.
۶. مکاتبات فارسی غزالی، از گفتار غزالی در حضور پادشاه، ص ۱۷.
۷. همانجا.
۸. همان کتاب، ص ۳۲، از نامه غزالی به فخرالملک.
۹. همان کتاب، ص ۱۲، نخستین نامه.
۱۰. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۱۷۳. در اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید آمده است: «یکساعته عدل پادشاه عادل قاضی از چندین ساله عبادت عابد متقی.» اسرار التوحید/ ۱۱، چاپ ذبیح الله صفا و در غزل حافظ به مطلع:

کلک مشکبسن تو، روزی که زما یاد کند  
بسرد اجر دو صد بنده که آزاد کنند  
می خوانیم:

«شاه را به بسود از طاعت صد ساله و زهد  
دیوان حافظ چاپ قزوینی، ص ۱۲۸؛ غزل ۱۹۰، چاپ خانلری، ج ۱، ص ۳۸۷؛ غزل ۱۸۵، چاپ خطیب رهبر، ص ۲۵۶، غزل ۱۹۰.

۱۱. مکاتبات فارسی غزالی، نامه به فخرالملک، ص ۳۰.

۱۲. همان کتاب، ص ۱۸.

۱۳. همان کتاب، ص ۱۹.

۱۴. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۴۷.

۱۵. مکاتبات غزالی، ص ۳۳.

۱۶. همان کتاب، ص ۴۹.

۱۷. همان کتاب، ص ۱۹.

سخن غزالی به یاد می آورد داستان «گریختن عیسی علیه السلام» را که در دفتر سؤم مثنوی جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۵۶۰ ق) آمده است:

عیسی متریم به کوهی می گریخت  
آن یکی در پی دوید و گفست خیر  
بیا شتاب او، آنچه آن می ساخت جفت  
شیرگویی، خون او می خواست ریخت  
در پست کسی نیست چه گریزی چو طیر  
کز شتاب غم، جواب او نگفت

پس بیجمله جده عیسی را بخواند  
که مرا اندر گریزت مشکلیست  
نی نیست شیرونه خصم و خوف و بیم  
می رهانم خویش را بندم مشو...

رنج و کوری نیست قهر آن ابتلاست  
احمقی رنجیت کآن زخم آورد...  
صحبت احمق بسی خونها که ریخت  
دین چنین دزد هم احمق از شما

یک دو میدان، در پی عیسی براند  
کز پی مرعات حق یک لحظه بیست  
از کی این سومی گریزی ای کریم  
گفت از احمق گریزاتم برو  
تا آنجا که می گوید:

گفت رنج احمقی، قهر خداست  
ابتلا رنجیت کآن رحم آورد  
ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت  
اندک اندک آب را دزدد هوا  
مثنوی، دفتر ۳ (چاپ نیکلسون)، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

### کتابشناسی

۱. احیاء علوم الدین، تصحیح دکتر بدوی طباطبائی، مصر، ۱۳۷۷ هـ ق/ ۱۹۵۷ م.
۲. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ أبی سعیده، به اهتمام دکتر صفا، تهران، امیرکبیر ۱۳۳۲ هـ شمس.
۳. آغانی، از ابوالفرج اصفهانی.
۴. دیوان حافظ، چاپ قزوینی؛ خانلری؛ خطیب رهبر.
۵. مکاتبات فارسی غزالی، به اهتمام عباس اقبال، ۱۳۳۳ شمس.
۶. المنجد، بیروت، ۱۹۳۷ م.
۷. مثنوی، چاپ نیکلسون.